

درس دویست و هشتاد و ششم

فرق بین امکان ذاتی و امکان استعدادی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَتَقَطَّنْ وَ تَيَقَّنْ أَنَّ مَثَارَ الْإِمْكَانِ وَ الْفَقْرُ هُوَ الْبُعْدُ عَنْ مَنَبِعِ الْوُجُوبِ وَ الْغِنَى وَ مَجْلَابُ الْفَعْلِيَّةِ وَ الْوُجُودُ هُوَ الْقَرْبُ مِنْهُ وَ الْإِمْكَانُ جِهَةٌ الْإِنْفِصَالِ وَ عَدَمِ التَّعْلُقِ وَ مَلَكَ الْهَلَاكِ وَ الْإِخْتِلَالِ وَ الْوُجُوبُ جِهَةٌ الْارْتِبَاطِ وَ الْإِتِّصَالِ وَ مَنَاطِ الْجُمُعِيَّةِ وَ الْإِنْتِظَامِ.^۱

به دنبال مطلب امکان ذاتی و امکان استعدادی مرحوم آخوند در بیان آن جهت فعلیت و جهت امکان و فرق و فقر در ماهیات خارج هستند. می فرمایند که هر جا پای امکان ذاتی در میان باشد در آنجا جهت فقر و احتیاج مشاهده می شود و در هر جا که جهت فعلیت باشد در آنجا مسئله امکان استعدادی دیده می شود.

لحاظ جهت فقر و احتیاج ماهیت در امکان ذاتی

به عبارت دیگر در امکان ذاتی این ماهیت در مرتبه فقر و احتیاج خود لحاظ می شود. چه ماهیت ماهیت مجرده باشد یا ماهیت ماهیت مادی باشد. و همان طور که در ابتدا آن ماهیت بالنسبه به وجود و عدم متساوی الطرفین بود به همین لحاظ استناره از آن مبدأ نور و استفاضه از مبدأ فیض را می طلبد چون اگر متساوی الطرفین نبود دیگر معنا برای استفاضه نبود. این جهت امکان ذاتی ابتدائی با آن ماهیت موجوده خارجی حتی در حال وجود هم مصاحب و مقارن است یعنی ماهیات موجوده خارجی از نقطه نظر اتکانش به آن مبدأ همیشه در حال افتقار ذاتی و امکان ذاتی به سر می برند والا اگر در یک مرتبه آن جهت امکان ذاتی تبدیل به غناء ذاتی بشود، به این معنا که دیگر نیازی به اتصال به آن مبدأ فیاض نداشته باشند در آن لحظه عدم بر آنها حاکم است. فلذا ولو اینکه ماهیت خارجی به واسطه افاضه علت و جوب بالغیر دارد اما در همان مرتبه ای که هست باز از نقطه نظر احتیاجش به وجود و تدلی آن به علت اولی و به مبدأ اعلی حفظ امکان ذاتی را برای خودش باقی می گذارد. این مسئله مسئله امکان ذاتی است پس در هر جا صحبت از ظلمت است و صحبت از فقر و فاقه است و صحبت از نیاز و احتیاج است در آنجا مسئله امکان ذاتی و تساوی بالنسبه به وجود و عدم در آنجا مطرح است و در هر جا که فعلیت هست در آنجا مسئله امکان استعدادی هست چون در امکان استعدادی آن تهیو

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۳۴.

خارجی و آن ماده‌ای که این هویت خارجی و این شکل خارجی را برای وصول به یک صورت جدید و وصول به یک غایت جدید آماده می‌کند آن امکان استعدادی دیگر عبارت از فعلیت خارجی است. در امکان استعدادی دیگر امکان ذاتی معنا ندارد. امکان استعدادی عبارت از یک هویت خارجی است و این هویت خارجی ماده‌ای است که در این ماده به معنای اعم، آن امر خارجی و حادث خارجی می‌تواند قابلیت برای رسیدن به صورتی را در خود داشته باشد. از این نقطه نظر در امکان استعدادی فعلیت هست و در امکان ذاتی احتیاج هست.

مرحوم آخوند در اینجا چند فرق بین امکان ذاتی و امکان استعدادی بیان می‌کنند که این فرق‌ها را ما از روی متن می‌خوانیم چون صحبتش شد لذا احتیاجی به از خارج گفتن ندارد فقط یک مسئله هست که آن مسئله احتیاج به صحبت دارد و آن عبارت است از اینکه مرحوم آخوند و بسیاری از حکماء امکان استعدادی را به امکان ذاتی برگرداندند و منشأ و مبدأ امکان استعدادی عبارت از امکان ذاتی که در عقل فعال هست و آن امکان ذاتی در عقل فعال موجب تنازل عقول عشره می‌شود که بحثش می‌آید و این را که خلاف مبانی حکمای اشراق است نقل می‌کنند که البته به یک بیان می‌توانیم این مسئله را توضیح دهیم. حالا نسبت به شرح و اشکالی که بر این مسئله شده إن شاء الله در یک فرصت دیگری صحبت می‌کنیم.

فَتَقَطَّنَ وَ تَيَقَّنَ أَنَّ مَثَارَ الْإِمْكَانِ وَ الْفَقْرُ هُوَ الْبُعْدُ عَنْ مَنِعِ الْوُجُوبِ وَ الْغَنَى وَ مَجْلَابُ الْفَعْلِيَّةِ وَ الْوُجُودُ هُوَ الْقَرْبُ مِنْهُ وَ الْإِمْكَانُ جِهَةُ الْانْفِصَالِ وَ عَدَمُ التَّعْلُقِ وَ مَلَائِكُ الْهَلَاكِ وَ الْاِخْتِلَالِ وَ الْوُجُوبُ جِهَةُ الْارْتِبَاطِ وَ الْاِتِّصَالِ وَ مَنَاطِ الْجَمْعِيَّةِ وَ الْاِنْتِظَامِ.

اجتماع بین امکان ذاتی و وجود خارجی در ماهیت

مثار امکان و فقر بُعد از منبع وجوب و غنی است و مجلاب فعلیت وجود قرب از آن مبدأ است. امکان، حیثیت انفصال و عدم تعلق از مبدأ است. هر ماهیتی که ممکن به امکان ذاتی است به این معنا است که آن ماهیت برای وجود خود احتیاج به مبدأ دارد پس آن حیثیتی که در آن ماهیت هست، حیثیت فقر است و حیثیت وجود و غناء نیست. پس ماهیت چون همیشه محتاج به مبدأ است پس همیشه امکان ذاتی را مصاحب با خودش دارد و این امکان ذاتی هیچ وقت از او سلب نخواهد شد. پس در ماهیت ما دو جهت مشاهده می‌کنیم، - البته در ماهیت موجوده - از این نقطه نظر که این ماهیت موجود هست این الآن متصف به وجوب غیری است چون از ناحیه مبدأ بر او افزاضه وجود شده است لذا ما در خارج این ماهیت را می‌بینیم ولی وجوبش وجوب عینی است و از این نقطه نظر که همیشه فقیر است و همیشه متکی به مبدأ است بنابراین در ذات خودش قوام ندارد؛ یک لحظه اگر آن افزاضه از آن مبدأ بر این ماهیت قطع بشود این ماهیت می‌شود: عدم! پس ماهیت در مرتبه خودش همیشه فقر و ظلمت عدم و امکان ذاتی را به دنبال خودش دارد. این اجتماع بین امکان ذاتی و وجود خارجی در ماهیت است.

و الإمكانُ جهةُ الانفصال ... امکان، ملاک هلاک و اختلال است، جهت اختلال و هلاک همان امکان ذاتی است. وجوب چیست؟ جهت ارتباط است. چون ماهیت مرتبط با آن مبدأ است پس واجب است، پس جهت اتصال و مناط جمعیت و انتظام است. چون او واحد است و او جمع است بنابراین آن وجوب اقتضاء می کند که این ماهیت با آن مبدأ جمع بشود و با سایر وجودات خارجی هم جمع بشود چون مابه‌الاشتراک که همان وجود است مصحح جمعیت بین ماهیات مختلفه خواهد بود اما مصحح تفرقه بین آنها همان نفس ماهیت است، نه نفس وجودش. پس آنچه که مصحح تفرقه است ماهیت است و آنچه که مصحح وجود و جمعیت است عبارت از وجود و وجوب.

و حیثُ یَکُونُ الإمكانُ أَكْثَرَ یَکُونُ الشرُّ و الفقدانُ أَوْفَرَ و الاختلالُ و الفسادُ أعظم.

و هر جا که امکان بیشتر باشد؛ امکان ذاتی بیشتر باشد در آنجا شر و فقدان اوفر است؛ یعنی هرچه که جهت وجودی از آن مبدأ کمتر باشد جهت امکان و فقر بیشتر است و اختلال و فساد اعظم است لذا هرچه ما به عالم تجردات نزدیک تر می شویم می بینیم اختلاف کمتر می شود و هرچه از عالم مجردات دور می شویم و به عالم ماده و دنیا می آییم می بینیم در اینجا اختلافات پیدا می شود.

منشأ اختلافات میان کثرات در عالم

این اختلافاتی که الآن در میان کثرات هست تمام این اختلافات به واسطه بُعد از آن وجود مجرد است. در آنجا جمعیت هست!

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد *** موسی ای با موسی ای در جنگ شد^۱

متحد بودیم و یک جوهر همه *** بی سر و بی پا بُدیم آن سر همه^۲

در آنجا وقتی که بودیم تا جهت کثرتی پیدا نکرده بودیم همه در یک جا جمع بودیم همه باهم آشتی می کردیم مثل بچه ها که همه باهم آشتی می کنند باهم همه در آنجا آشتی بودیم و کسی تعلق نداشت حتی تعلق را هم از او می دیدیم ولی همین که در اینجا آمدیم هر کسی برای خودش حساب باز کرد و سفره ای پهن کرد و خود را از دیگران جدا کرد و حساب خود را از دیگران منحاز کرد! اینجا بود که دیگر اختلاف پیش آمد!

^۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۶۵.

^۲. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱۹:

منبسط بودیم و یک گوهر همه *** بی سر و بی پا بُدیم آن سر همه

اختلاف در عالم ماده به واسطه ماهیات و اتحاد در عالم مجردات به واسطه وجود

در اینجا اختلاف به واسطه ماهیات آمده و در آنجا جمعیت به واسطه وجود آمده! پس ببینید بین اختلاف و بین اتحاد چقدر فاصله است! بُعد از آن مبدأ موجب اختلاف و کثرت، و قرب نسبت به آن مبدأ موجب جمعیت و انتظام و وحدت است!

و إِذَا قُلْتَ جَهَاتُ الْعَدَمِ وَ سُدَّتْ بَعْضُ مَرَاتِبِ الْاِخْتِلَالِ يَتَحَقَّقُ بَعْضُ شَرَائِطِ الْكُونِ وَ ارْتِفَاعُ بَعْضِ صَوَادِمِ الْبُلُوغِ إِلَى الْكَمَالِ حَصَلَ الْإِمْكَانُ الْاِسْتِعْدَادِي الَّذِي هُوَ كَمَالٌ مَا بِالْقُوَّةِ مِنْ حَيْثُ هُوَ بِالْقُوَّةِ فِي خُصُوصِ الظَّرْفِ الْخَارِجِيِّ.

وقتی جهات عدم کم بشود، جهات بُعد از حق کم بشود و بعضی مراتب اختلال سدّ بشود به تحقق بعضی از شرایط کون؛ شرایط وجود، و بعضی از موانع بلوغ به کمال برداشته بشود امکان استعدادی پیدا می شود که عبارت است از کمال آنچه که بالقوه است از حیث بالقوه بودنش در خصوص ظرف خارجی؛ یعنی امکان استعدادی عبارت از کمال یک امری است که آن امر بالقوه است؛ کمال یک شیئی که آن شیء برای رسیدن به آن غایت بالقوه است. الآن خودش بالفعل است یعنی الآن آن ماده خارجی بالفعل منتها برای رسیدن به آن صورت بعدی بالقوه می شود. وقتی که به آن صورت بعدی رسید دیگر امکان استعدادی معنا ندارد.

بله، خود همان برای صورت بعدی باز امکان استعدادی دارد ولی دیگر امکان استعدادی برای رسیدن به این صورت را دیگر از دست می دهد. حالا یا اینکه به آن صورت می رسد یا اینکه اصلاً این ماده از بین می رود. وقتی که ماده از بین رفت آن امکان استعدادی هم طبعاً منتفی خواهد شد. مثل اینکه شما یک دانه هندوانه را که امکان استعدادی برای رسیدن به یک بوته و تحقق هندوانه های متعدده را دارد از بین ببرید یا اینکه در یک ظرفی سرخ کنید، آن حالت تهیو آن بذر منتفی می شود. این به واسطه این است که آن خصوصیت بالقوه در آن منتفی شد.

تلمیذ: ببخشید در امکان استعدادی همیشه آن فعلیت خود آن مرتبه لحاظ می شود یا نه؟! اگر بخواهیم بذر هندوانه تبدیل به یک نوع دیگری بشود؛ تبدل ماده پیدا کند مثلاً خاک شود آیا باز هم در اینجا امکان استعدادی صادق است یا نه!؟

استاد: ببینید این تبدل به خاک شدنش دیگر استعداد نمی خواهد این خودش مسئله طبعی است. جهت استعدادی نسبت به کمالاتی که مترتب بر این هست سنجیده می شود و الاً الآن خودش جهت ترابیت را دارد. هر وقتی که از بین برود دیگر آن استعداد از بین می رود. نسبت به کمالات می گویند: امکان استعدادی.

كما أَنَّ الْإِمْكَانَ الْذَاتِي هُوَ كَمَالُ الْمَاهِيَةِ الْمَعْرَاةِ عَنِ الْوُجُودِ عَلَى الْإِطْلَاقِ مِنْ حَيْثُ هِيَ كَذَلِكَ فِي أَيْ نَحْوٍ مِنَ الظَّرُوفِ.

همان طوری که امکان ذاتی کمال ماهیتی است که معرّای از وجود علی الاطلاق است؛ اصلاً به طور کلی هیچ گونه تمایلی نسبت به وجود ندارد. این امکان ذاتی کمال این ماهیت است از حیث اینکه این ماهیت معرّای از وجود است، و به واسطه امکان ذاتی است که این ماهیت استجلاب فیض را می کند. از این نقطه نظر کمال

ماهیت به حساب می آید ولی خود ماهیت چیزی ندارد. حالا در هر ظرفی می خواهد باشد؛ ظرف خارج باشد یا اینکه اصلاً در خارج خلق نشده باشد و فقط در عالم ذهن باشد، مادی باشد یا غیر مادی باشد.

و هو أوغل في الخفاء و الظلمة و نقصان من الإمكان الذي هو إحدى الكيفيات الاستعدادية.

امکان ذاتی در خفا و در ظلمت و در نقصان از امکانی که به آن امکان استعدادی می گوئیم خیلی متوغل تر است به جهت اینکه در امکان استعدادی فعلیت خارجی هست اما در امکان ذاتی هیچ فعلیت خارجی لحاظ نمی شود بلکه فقط اعتبار محض است و فقط جنبه عدمی برای ماهیت در امکان ذاتی مورد نظر است؛ ماهیت جدای از وجود و عدم!

لِكونه بالفعل من جهة أخرى غير جهة كونها قوةً و إمكاناً لشيء فإنَّ المني و إن كان بالقياس إلى حصول الصورة الإنسانية له بالقوة لكن بالقياس إلى نفسه و كونه ذا صورة منوية بالفعل فهو ناقص الإنسانية تأم المنوية بخلاف الإمكان الذاتي الذي هو أمر سلبي محض.

چون امکان استعدادی از یک جهت، جهت فعلی دارد؛ ما داریم در خارج می بینیم و وجودش را مشاهده می کنیم؛ آن ماده ای که الآن در نطفه هست که او را قابل برای علقه و انسان شدن می کند آن یک جهت فعلی دارد. گرچه از جهت انسان شدن بالقوه است ولی از جهت منویت بالفعل است پس از یک جهت این وجود دارد، غیر از آن جهتی که قوه است و غیر از آن جهت انسانی که قوه برای آن به حساب می آید و امکان شیء است.

فإنَّ المني و... جنبه منویت گرچه بالقیاس به صورت انسانیت برایش به قوه است یعنی انسانیت برای او بالقوه است لکن همین بالقیاس به خودش و اینکه دارای صورت منویت است جهت فعلی دارد. این از نظر انسانیت ناقص است چون انسانیت برای او بالقوه است و از نظر منویت تام است به خلاف امکان ذاتی که عبارت از یک امر سلبی محض است، عدم الوجود و عدم العدم یعنی متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم است. این امکان ذاتی است.

و ليس له من جهة أخرى معنى تحصيلي و لأنَّ المقوى عليه في الإمكان الاستعدادي هو أمر معيّن و صورة خاصة كالأنيانية في مثالنا.

از جهت دیگر معنای تحصلی ندارد. آن که در امکان استعدادی قوی شده است یعنی آن جنبه ای که در امکان استعدادی قوی بر این صورت خارجی و بر این هیئت خارجی است عبارت از یک امر معین و یک صورت خاصه است چون بالأخره این بذر از نقطه نظر اتجاه و حرکتش به یکی از دو طرف تمایلش بیشتر است. الآن این بذر و این دانه سیب که هست قوه و میل و اراده او نسبت به آن صورت شجری قوی تر است از اینکه ساکت و راکد بماند و به صور دیگر تبدیل بشود! آن صورت شجری در آن قوی است! نطفه که به صورت انسانیت می خواهد بیاید وجهه نطفه به سمت انسانیت قوی تر است تا به سمت چیزهای دیگر و خصوصیات دیگر. و لأنَّ المقوى عليه... بنابراین آن جهتی که در امکان استعدادی بر این رجحان پیدا کرده عبارت است از امر معین که انسانیت باشد نسبت به نطفه و صورت خاصه باشد مثل انسانیت در مثال ما.

بخلاف ما يضاف إليه الإمكان الذاتي لأنه مطلق الوجود و العدم و إنما التعيين ناشٍ من قِبَلِ الفاعل من غير استدعاء الماهية بإمكانها إتياء.

ولی در امکان ذاتی هیچ کدام از طرفین بر یکدیگر ترجیح ندارد مگر اینکه علت بیاید و یکی از دو طرف را بر طرف دیگر ترجیح بدهد چون امکان ذاتی، مطلق وجود و عدم است؛ نسبت به وجود و عدم اطلاق دارد و نسبت به هیچ کدام تعیین ندارد. تعیین از قِبَلِ فاعل در وجود یا در عدم می آید و خود ماهیت به تنهایی استدعاء هیچ کدام از این دوتا را نمی کند. ماهیت اقتضاء عدم و وجود نمی کند. اگر علت وجود بیاید ماهیت موجود می شود و عدم العله به نسبت به وجود بیاید این ماهیت در عدم خودش باقی می ماند.

و لأنَّ الإمكان الاستعدادی يزول عندَ طريانِ ما هو استعدادُ له بخلافِ الإمكانِ الذاتي.

این امکان استعدادی زایل می شود وقتی که آن صورتی که استعداد برای این هست عارض و زایل بشود. وقتی که نطفه تبدیل به انسان بشود دیگر امکان استعدادی نطفه از بین می رود چون به آن صورت انسانیت تبدیل شد یا اینکه اصل نطفه از بین برود. به خلاف امکان ذاتی که هیچ وقت دست از سر ماهیت بر نمی دارد؛ چه ماهیت موجود باشد یا معدوم باشد.

الذی هو بحسبِ حالِ الماهية فی مرتبة بطلانِ نفسها و باعتبارِ عدمِ ذاتِها لا بحسبِ حالِها قبلَ وجودِها الخارجی.

امکان ذاتی به خود حال ماهیت برمی گردد در همان مرتبه ماهیت خودش نه در مرتبه هویت خارجی خودش. شئی که در خارج موجود هست در مرتبه ماهیت خودش هنوز باطل است و هنوز حق و صمد و غنی بالذات نشده ولو اینکه وجود خارجی دارد ولی مرتبه ماهیت خودش و اتکاء به غیر را ازدست نداده است! فقر و افتقار به آن مبدأ را ازدست نداده است! باینکه وجود خارجی پیدا کرده ولی این وجودش وجود بال غیر است و در مرتبه امکان ذاتی هنوز متوغل است. این به حسب حال ماهیت، در مرتبه بطلان [نفسش] می شود.

و باعتبارِ عدمِ ذاتِها... و به اعتبار عدم ذاتی ماهیت است نه به حسب حالش قبل وجود خارجی، امکان

ذاتی که برای ماهیت است برای قبل از وجود نیست، نه خیر! برای بعد از وجود هم هست درحالی که امکان استعدادی برای قبل از آن صورتی است که می خواهد به آن برسد و وقتی که به او رسید دیگر امکان استعدادی هم متغی خواهد شد.

ففعليّة الشئ و تحقُّقه و وجوبه في نفس الأمر لا يطرد إمكانه الذاتي لكونه بحسبِ مرتبة الماهية و ما بحسبِ الماهية لا يزول بعلة خارجية بخلاف إمكانها الاستعدادی الذی هو بحسبِ الواقع فلا يجامع الفعلية فيه.^۱

فعلیت و تحقق شیء و وجوب شیء در نفس الامر طرد امکان ذاتی را از او نمی کند چون امکان ذاتی به حسب مرتبه ماهیت است و آن مرتبه ماهیت در همه احوال وجود دارد و آنچه که به حسب ماهیت است

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

به واسطه یک علتی که خارج از ذات ماهیت است از بین نمی‌رود، به خلاف امکان استعدادی این ماهیت که به حسب واقع است یعنی به حسب وجود خارجی است. **فَلَا يَجَامُعُ الْفَعْلِيَّةُ فِيهِ** ... پس این امکان استعدادی با فعلیت، در این واقع جمع نمی‌شود. در هر جا که فعلیت بود در آنجا دیگر امکان استعدادی نیست. نطفه امکان استعدادی به سمت علقه شدن دارد و وقتی که علقه شد دیگر امکان استعدادی نیست بلکه فعلیت دارد. علقه، امکان استعدادی برای مضغه دارد و وقتی که مضغه شد به فعلیت رسید دیگر امکان استعدادی ندارد.

فَأَحْذُ الْإِمْكَانِينَ أَشَدُّ فِيمَا يَسْتَدْعِيهِ الْمُمْكِنِيَّةُ مِنَ الْقُوَّةِ وَالْفَاقَةِ وَالشَّرِّ وَلِأَنَّ الْإِمْكَانَ الذَّاتِي مَبْنِعُ الْإِمْكَانِ الْإِسْتِعْدَادِي.

یکی از دو امکان که امکان ذاتی باشد شدیدتر است در آن چیزی را که استدعا می‌کند او را ممکن بودن. ممکنیت استدعای چه را می‌کند؟! استدعای قوه - عدم الفعلیه - می‌کند، استدعای فاقه و فقر می‌کند، استدعای شر می‌کند یعنی دور شدن از آن مبدأ خیر، امکان ذاتی از این نظر شدیدتر است. این هم یک مسئله است.

مسئله دیگر امکان ذاتی منشأ امکان استعدادی است یعنی امکان استعدادی از امکان ذاتی نشئت می‌گیرد.

چرا؟! بقیه إن شاء الله برای بعد بماند!

تَلْمِيزُ: ذاتی رتبه‌اش مقدم بر امکان استعدادی است؟ منبع و منشأش از آن است؟

ترتیب تمام حقایق عالم وجود بر عقول عشره بنا بر قول حکماء

استاد: نه خیر، ایشان یک چیز دیگر را می‌خواهد بگوید. بحث این است که در تمام حقایقی که در عالم - من به اجمال عرض می‌کنم - وجود، اعم از مجرد و مادی تحقق پیدا کرده بنا بر قول حکماء مترتب بر عقول عشره است. یعنی حکماء ده عقل که عبارت از مکنون عالم وجود و عالم هستی است قائل هستند که آن عقول عشره همه متدلی به آن عقل فعال هستند و خود آن عقل فعال به واسطه یک جهت معلولیتی که در آن هست امکان ذاتی نسبت به آن علت خودش دارد که آن علت، مبدأ اول است و همان عبارت از پروردگار است.

به واسطه آن امکان ذاتی، جهت کثرت در او متحقق است. آن وقت آن امکان ذاتی موجب می‌شود که از آن مبدأ تراوش جنبه معلولیت بکند چون او غنی بالذات و واجب بالذات است و آن صادر اول که عبارت از عقل اول است که عقل منفصل به آن می‌گویند آن دارای امکان ذاتی است. به واسطه همین جهت ظلمت و جهت افتقار این در تأثیری که بر سایر علل می‌گذارد، امکان ذاتی خودش را به آن سایر معلولات سرایت می‌دهد پس آن به واسطه جمع بین امکان ذاتی و بین وجودی که از آن ناحیه گرفته است جهات کثرت در آن عقول عشره همین طور پیدا می‌شود به صورت مخروط پایین می‌آید. هر کدام از اینها یک اثری از آن می‌گذارد - مرحوم حاجی هم در منظومه دارد - به واسطه ترکیب بین جهت وجودی و جهت ظلمت این یک بُعد از او پیدا می‌کند که همان عقل اول یک علت بلاواسطه دارد و یک علت با واسطه دارد پیدا می‌کند تا اینکه همین طور عالم کثرت

به صورت مخروط همین طور پیدا بشود.

آن وقت این امکان استعدادی که در هویات خارجی مشاهده می شود به امکان ذاتی برمی گردد چون اگر این امکان ذاتی نبود که به سایر مقولات سرایت دهد چگونه خودش تبدیل به ماده می شود، اشکال ندارد ولی بالأخره در آن صعودی که به مبدأ دارد اولین مرتبه عبارت از افاضه آن مبدأ به صادر اول است که آن صادر اول معلول شود؛ معلول ممکن بالذات می شود. ممکن بالذات است یا واجب بالذات؟! دیگر نمی شود واجب بالذات بشود، ممکن بالذات می شود.

رابطه امکان ذاتی و تبدل صور در عالم کثرات

بنابراین تمام عالم کثرات که در آنها امکان استعدادی برای تبدل صور وجود دارد اتکانش به آن جنبه امکان ذاتی است که از آنجا نشئت گرفته است. این ماحصل کلام است. بر این مسئله اشکال شده بنا بر نظریه حکماء اشراق که این را قبول ندارند و آن جهت امکان را در سلسله عالم کثرت به حساب نمی آورند بلکه وجود را واحد بالشخص می دانند نسبت به این قضیه اشکال شده اما به نظر می رسد که اشکال وارد نیست.

[مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه] شب های پنج شنبه را مسجد سهله می رفتند؛ پیاده می رفتند و پیاده می آمدند. پنج شنبه و جمعه هایشان را برای تقریر و فلان می گذاشتند. می گفتند که این قدر وقت داشتیم آن قدر فراغت داشتیم آن قدر فارغ البال بودیم که ... واقعاً وقتی که ایشان اینها را می گفتند ما همین طوری فقط نگاه می کردیم و حسرت می خوردیم! هفت سال آنجا بودند، می گفتند: اصلاً از شدت خوشی و اینها اصلاً نمی فهمیدیم غم چیست! باینکه از نظر معیشت چندان هم چیز نبودند. گاهی اوقات - و بلکه بیش از گاهی اوقات! - وضعشان در مضيقه بود و حتی گاهی برای من که کوچک بودم نمی توانستند شیر بخرند، پول نداشتند! ولی خب بعد از طهران برایشان می رسید ولی اینها هیچ کدام موجب [عدم] انبساط و سرور و شرح صدر نمی شود. آن فراغت و بی غمی و رسیدن به کار خود و برنامه خود و دنبال کردن یک هدف با اعتقاد؛ انسان از روی اعتقاد هدف مقدس خودش را دنبال بکند و این خب [عالی است] و خود نجف هم فی حد نفسه چیزهای خودش را دارد؛ جاذبه های خودش را دارد! واقعاً نجف عجیب است!

یکی دو سه تا از رفقا کربلا رفته بودند دیروز برگشتند و ما هم طهران بودیم دیروز زیارتشان رفتیم. یکی از آنها می گفت که آقا شما می گفتید که اینها با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست! می گفت: خلاصه دیدیم آن چیزهایی که آنجا هست جاهای دیگر نیست. تازه حج واجب هم رفته بودند و مکه و فلان و این چیزها! بله، به خصوص نجف جاذبه اش خیلی عجیب است!

بعد [مرحوم آقا می فرمودند که] دیگر این اوقات تمام شد؛ آمدن به ایران و وارد شدن در مسائل و جریانات و قضایا و کارها و ارتباطات با مردم و گرفتاری‌ها و دیگر اینها، خب اینها را هم می‌خواهد، بالأخره اینها هم باید باشد. گفت:

صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل *** جانبِ عشق عزیز است، فرومگذارش^۱

نگویمت که همه ساله می پرستی کن *** سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش^۲

لزوم قدر دانستن فراغت قبل از اشتغال!

آن دوران می پرستی و اینها همان زمان‌هایی بود که در نجف گذشت! دیگر آمدن در اینجا و... گرچه خب بالأخره با یک پدیده جدیدی ایشان به ایران آمدند، با یک وضعیت نوینی آمدند که همان ارتباط و ملاقات با آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - [بود] و همان ایشان را قشنگ سر پا نگاه داشته بود ولی خب گرفتاری‌ها، مسائل، بیاوبرو، مسجد، رتق و فتق و اینها را هم باید داشته باشند. الآن من واقعاً به خودم فکر می‌کنم و به خودم نگاه می‌کنم یک هم‌چنین مسائلی را فقط رؤیا می‌بینیم! در رؤیا اگر یک هم‌چنین چیزی باشد والا... بالأخره هر شخصی یک هم‌چنین موقعیتی دارد. این موقعیتش را باید قدر بداند چون موقعیت عوض می‌شود و دیگر برنمی‌گردد؛ ابتلائات انسان نسبت به مسائل خارجی دیگر یک مسئله دیگر است و تا انسان به این جریانات مبتلا نشده و در خودش هست و سرش به کار خودش هست باید این را قدر بداند.

دیروز کرج بودیم، بعضی از دوستان مدت‌ها خیلی اصرار می‌کردند، بالأخره منزلشان رفتیم و شخصی در آنجا بود یک سؤالاتی داشت و سؤالاتش را کرد و گفت: آقا یک نصیحتی بکنید! حالا بعد از اینکه ما یک ساعت [حرف زدیم] و گردن ما درد گرفت، گفت: حالا یک نصیحتی بفرماید! گفتم: چشم. گفتم: وقتی می‌خواستیم قم بیایم سر سفره نشسته بودیم - صبح بود - با این آقای... آمدیم من هفده ساله بودم. رختخواب و اسباب و اثاثیه همه را پشت یک ماشین گذاشتیم آمدیم شمس‌العماره و از شمس‌العماره مینی‌بوس گرفتیم و باهم سه‌تایی آمدیم. هرکدام یک تشک، لحاف، متکا، یک چمدان لباس و این چیزها داشتیم. ظرف و از این چیزها هم بود. وقتی که آمدیم به مدرسه سعادت رفتیم! آن وقت زیر نظر آقای حسن‌زاده و جوادی بود که پنج سال آنجا بودیم. خلاصه قبل از اینکه می‌خواستیم بیایم سر سفره صبحانه نشسته بودیم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک حرف به من زدند؛ گفتند: این حرف را همیشه در گوشت داشته باش! گفتند:

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۷۷.

۲. همان، غزل ۲۷۴.

حالا که می‌خواهی قم بروی به قسمی به درس هایت برس که اگر بعد دیگر نتوانستی درس بخوانی از عمر گذشته‌ات پشیمان نشوی و حسرت به دلت نباشد!

بعد گفتند:

با رفیق بودن و رفیق داشتن و اینها همیشه برای انسان حاصل می‌شود و اینها یک روز هستند و یک روز نیستند؛ جایشان عوض می‌شود، فوت می‌کنند، مسافرت همیشه هست، سفر همیشه هست، مجالس چیز هست، همیشه بعد از این مسائل را در نظر بیاور که وقتی این جریان اتفاق افتاد آیا بر آن عمری که صرف کردی راضی هستی یا حسرت می‌خوری؟!

این حرف آقا خیلی در ما اثر کرد! من وقتی که در قم بودم و به مسائل تحصیلی و اینها اشتغال داشتم، اصلاً رفیق نداشتم! فقط یک آقای اشگوری بود و کسی نبود با اینکه خیلی مواردی شاید بگویم من حیث‌المجموع بیش از چند صد مورد همین‌طور به انحاء مختلف برای ما بود. به‌طوری‌که معروف و مشهور شدیم به یک آدم بد اخلاق که همیشه به کار خودش مشغول است و کاری ندارد! باز اعتناء نکردیم و کار خودمان را می‌کردیم. بله! دیدیم، مسئله همان چیزی است که ایشان گفتند، مسئله همان مطلبی بود که ایشان تذکر دادند!

بعد به ایشان گفتم یعنی به همان خانمی که این سؤال را کرد، گفتم که زندگی خودت و وضع خودت را به یک نحوی قرار بده که هر وقت آمدند گفتند بغرمايید بروید، حسرت زده نباشی! مرحوم آقا برای درس به ما گفتند و من این را برای زندگی و عمر دارم می‌گویم. نگویند: ای کاش آن کار را نمی‌کردیم، ای کاش آن چیز را نداشتیم! ای کاش ...!

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ